**روزی یک سکه طلا**

**مترجم : یوسفی، غلامحسین**

ژان دوتور Jean Dutourd نویسندهء معاصر فرانسوی بسال 1920 در پاریس متولد شده است.از وقایع گفتنی زندگی او آن که بسال 1940 میلادی در ایام جنگ،زندانی شد ولی از زندان فرار کرد و به‏ نیروی مقاومت ملی فرانسه پیوست.پس از چندی در سال 1944 باردیگر بدست مأموران حکومت ویشی‏ افتاد و باز توانست فرار کند و در آزادی پاریس،از چنگ اشغال‏گران آلمانی،شرکت جوید.ژان دوتور چندی به روزنامه‏نویسی اشتغال داشته و از سال1947 تا1950 در بخش فرانسوی بنگاه رادیو انگلستان‏ B.B.C کار کرده است.وی از طرفداران دوگل‏ است و در سال 1958 نیز در انتخابات شرکت کرد و موفق نشد ولی شاید روزی پیروز شود.ژان دوتور دارای زن و دو فرزندست و در مؤسسه‏های معروف‏ N.R.F و گالیمار مشاور ادبی است و آثار متعددی از او به‏چاپ رسیده است.از آثار عمده‏اش‏ رمان Au Bon Beurre یا ده سال از زندگی یک شیرفروش‏1است که برندهء جایزهء انترالیهء2سال‏ 1952 شد.دیگر داستان‏هایی که از او منتشر شده ازین قرار است:3برندهء جایزهء کورتلین‏4، سال 1950،سیب وحشی‏5(1955).فریب‏خوردگان‏6(1959)،مصائب عشق‏7(1963)و نمایشنامهء درخت‏8(1948).بعلاوه رساله‏های زیرین نیز از نوشته‏های اوست:عقدهء سزار9 (برندهء جایزهء استاندال‏10(1946)،تاکسی‏های مارن‏11(1957)،جوهر و قالب‏12(1958- 1960 در دو جلد)و روح حساس‏13(1959،برندهء جایزهء پرنس رینه‏14سوم پادشاه موناکو،در سال 1961).قطعهء زیر از آثار قلمی ژان دوتور ست که از روزنامهء تریبون دو ژنو چاپ سویس‏ به‏اشارهء نویسندهء نامدار جناب آقای جمال‏زاده ترجمه شده است.

\*\*\* وقتی نقاش هنرمندی بود که ژاک نام داشت استعدادش سرشار بود ولی در کمال فقر بسر می‏برد.بعضی اوقات تحمل این استعداد و اینهمه بی‏چیزی بر او دشوار می‏گشت.اگرچه ژاک آدم‏ لاقیدی بود ولی گاهی منویات خود را به‏لحنی ملامت‏بار آشکار می‏کرد و بصدای بلند با خود میگفت‏ «کی این بدبختی تمام خواهد شد؟کی مردم دنیا درک خواهند کرد که نقاشی من عالی است و آثال‏ مرا خواهند خرید؟تا من هم بتوانم پیج سیر نانی برای خود فراهم کنم».ازینرو گاه اتفاق می‏افتاد که درطی یک هفتهء تما ژاک با پول مختصری که از خرید بوم و رنگ برایش می‏ماند فقط با شیرقهوه‏ و نان بیات تغذیه می‏کرد.

درحین نقاشی برای آنکه دل بکار دهد عادت داشت قصه‏های کوچکی برای خود بسازد، مثلا در عالم خیال می‏دید که هرروز صبح زیر بالش او سکه‏ای طلا یافته می‏شود که بدان وسیله‏ وی می‏تواند بی‏غم و غصه زندگی کند و راحت و آسوده بنقاشی بپردازد.با خود میگفت:«خوب، هرروز صبح یک سکهء طلا،هرروز تا پایان عمر،دیگر پولی نمیخواهم!»ناگهان صدایی گرفته از پشت‏سر بگوش او رسید،

-موافقم.

ژاک از جا پرید و گمان کرد که چون معده‏اش خالی است گرفتار اوهام و احلام شده است‏ مع‏ذلک روی برگرداند و مرد کوچک اندامی را دید که کلاه ملون بر سر و کیف چرمی سیاهی زیر بغل داشت،شیطان را در لباس مبدل،مطابق روایات،بازشناخت.

-گفتیم روزی یک سکهء طلا،آن را هرروز زیر بالشت خواهی یافت.

ژاک گفت:تو بسیار مهربانی ولی من از شیطان چیزی قبول نمی‏کنم.

-این فکر باطل و رأی بی‏تأمل و مضحکی است،دلائلت را بگو بدانم چیست؟

-سبب اینست که از وقتی چشمم به تو افتاد،من که کم‏وبیش بکفر و الحاد متمایل بودم. از همان دم بخداوند ایمان آوردم...مرا ببخش،اما میان تو و خدا،من خدا را انتخاب میکنم ولو اینکه درین زندگی لعنتی از گرسنگی بمیرم.بعلاوه اگر پایان راه ببهشت ختم میشود این شصت‏ هفتاد سال بدبختی چیزی نست و حال آنکه اگر بحرف تو کنم تا ابد در آتش دوزخ خواهم سوخت. از لطف تو خیلی متشکرم،راستش را را بگویم بنا بقولف معروف.مرا بخیر تو امید -نیست شرمرسان!

ما کاملا جدی حرف می‏زنیم.پیش از آنکه مرا برانی به پیشنهادم توجه کن.سوگند می‏خورم که این پیشنهاد بسیار سودمندست.

ژاک گفت:تمام این حرفها را شنیدم.تو می‏خواهی روح مرا بخری،من بیش از یک روح‏ ندارم و آن را برای خود نگاه می‏دارم.وانگهی از مادی‏گری بیزارم بجای روحم بمن چه خواهی‏ داد؟لابد اتومبیلها،قصرهای مختلف،آشپز و خدمتگار،کشتیهای تفریحی و دسته‏چکهای متعدد بمن خواهی بخشید.پس یکی از میلیاردرهای بد نهادی خواهم شد که هیچ‏چیز آنان را سرگرم‏ نمیکند و همه کبدشان مریض است،ولی من روح خود را،بر همهء اینها،ترجیح میدهم زیرا در پرتو اوست که تابلوهای خود را میکشم و خوب از آب در می‏آید.اگر روح خود را بتو بفروشم‏ دیگر نخواهم توانست نقاشی کنم.ازینرو میل دلم بیشرت آنست که با یک جعبه آب و رنگ کوچک‏ بیهوده نقاشی و آن را ضایع کنم تا اینکه یک اتومبیل رو لزرویس داشته باشد.می‏بینی که در مورد من کور خوانده‏ای.خلاصهء کلام آن که تو معمولا با چه اشخاص نخاله‏ای سروکار داری!در حقیقت جز نقاشان کسی نیست که بهای هرچیز را بداند و در عین حال گول نخورد.

-من می‏توانم عشق هم بتو بدهم.

ژاک گفت:عشق!با آن چه‏خواهم کرد!من ده بیست تا از دختران مدل نقاشی محلهء مون‏ پارناس را1می‏شناسم که مرا بسیار دوست دارند و گاه وقتی می‏آیند و چند روزی در خانه‏ام بسر می‏برند.بئاتریس‏ها2و ویرژینی‏های‏3خود را حفظ کن چون در یک چشم بهم‏زدن آبستن خواهند شد بعلاوه من خود ازین گرفتاری‏ها بحد کفایت دارم.

-نبوغ چطور؟من می‏توانم بتو نبوغ ببخشم زیرا جز نقاشی چیز دیگری علاقهء تو را به‏ خود جلب نمی‏کند.

ژاک گفت:آه،نه،نبوغ بهترین چیزهاست.دوست بیچارهء من،تو نمیدانی به‏کدام امامزاده‏ نذر کنی و حرفهای یاوه‏ای می‏زنی.من نبوغ دارم چیزی که کاملا از آن بهره‏مند نیستم اطمینان‏ و ایمان به نبوغم است.اما اگر درست فکر کنی این حالت بسیار بهترست.اگر من بدانم که جز شاهکارها چییزی نخواهم آفرید و پیشرفتم بآهستگی نخواهد بود و در تکاپوی این راه هرگز اضطرابی‏ نخواهم داشت،دیگر نقاشی نخواهم کرد.این موضوع مرا از سرگرم شدن و تفریح کردن باز خواهد داشت.زندگی قماری تصادفی است آدمی تا پایان بازی نمی‏داند که آیا درین قمار خواهد برد یا نه؟نکتهء مهم موضوع نیز همین است.اگر انسان درین کار حقه‏بازی کند فاتحهء عواطف و احساسات را باید خواند.آنچه من دوست دارم عواطف است،شب بخیر.

شیطان گفت:صبر کن!من شاهزادهء نیکوکاری خواهم شد،سکهء طلا را به تو عطا خواهم‏ کرد و هرروز صبح زیر بالشت خواهد بود و دربرابر آن هیچ‏چیزی نمی‏خواهم.اما شرایط من‏ ازین قرارست:

اگر در تمام دورهء زندگانیت برای معیشت به یک سکهء طلا در روز راضی و قانع شوی‏ روحت را بتو وامی‏گذارم اما اگر بیش ازین بخواهی کارت زارست.خوب فهمیدی؟همه گنجهای‏ من در اختیار تست همین کافی است که بشکنی بزنی.

ژاک گفت:یک سکهء طلا در روز یعنی یک«ناپلئون».این سکه تقریبا سی فرانک می‏شود. سی فرانک در روز برای غذا خوردن و بوم نقاشی خریدن کافی نیست.چه خسیس هستی!با این‏ مبلغ راضی شوم؟برو بیرون گمشو!

درظرف پنج یا ده سال من نیز مانند پیکاسو4ثروتمند خواهم شد در آن موقع است که بروح‏ خود احتیاج خواهم داشت.رفیق عزیز،هنرمندان مردم پیش‏بینی هستند با عیان و اهل سیاست‏ قناعت کن.

(1)- Montparnasse

(2)-اشاره است به Beatrice Portinari (1266-1290)دختری که دانتهء ایتالیایی از کودکان با او رفیق بود و بعد عاشقش شد اما بئاتریس در بیست سالگی با دیگری ازدواج کرد و چهار سال بعد درگذشت.دانته در قسمت فردوس‏ ازکتاب کمدی الهی بئابریس را بصورت فرشته‏ای تصویر نمود و نامش را جاودان ساخته است. برای اطلاع بیشتر رک پانزده گفتار،مجتبی مینوی،ص 38

(3)-ظاهرا اشاره است به یکی‏ از قهرمانان رمان معروف کتاب پل و ویرژینی اثر Bernardin de Saint-Pierre برناردن‏ دوسن پیر(1737-1814)نویسندهء فرانسوی

(4)- Picasso